

تحلیل اجمالی اصل فلسفی - کلامی فوق

اصل فوق علیرغم ظاهر روشنی که دارد، خالی از ابهام نیست؛ زیرا «حق نداریم دست به اعتبارهایی بزنیم که با مالکیت خداوند منافات داشته باشد» کلیتی است که قابل است از آن اندیشه مورد گفتگو (عدم اعتبار رأی مردم) به دست آید، یعنی این گونه تفسیر شود و قابل است از آن چنین اندیشه‌ای استخراج نشود، به این صورت که دلیل یا ادله‌ای از نقل یا عقل دلالت بر اعتبار رأی مردم داشته باشد، قهرا نفس این اعتبار در معتبرات الهی جای می‌گیرد و از اعتبارهایی نیست که با مالکیت خداوند منافات داشته باشد.

البته نمی‌توان انکار کرد که قائلان به بنیان فوق، در دوران ما با بیان این اصل به دنبال برداشت اول از این کلیت‌اند. یکی از رهبران فکری این اندیشه - که از قضا متن پیش نقل شده به وی منتسب است - در مجالی دیگر می‌گوید:

«این جا مسأله چگونگی انتخاب ولی فقیه مطرح می‌شود. برخی می‌گویند: شارع کسی را معین نکرده و ما هیچ وظیفه شرعی نداریم ... براساس این نظریه ولی فقیه حق ندارد مطابق نظر خودش چیزی بگوید، بلکه باید چیزی را بگوید که مردم راضی باشند. در هر کاری باید با نمایندگان مردم مشورت کند، هرگونه مقرراتی را باید پارلمان تصویب کند؛ چون این ها همه اعتبار خود را از مردم می‌گیرند ... اما اگر قبول کردیم که مساله ولایت فقیه انتصابی است (نصب عام) یعنی ملاک اعتبار به خدای متعال می‌رسد فقیه واجد شرایط، اختیار جان و مال مسلمان ها را دارد. البته در مقام عمل بدون مقبولیت مردمی احکام آن قابل اجرا نیست. طبق نظریه نصب اگر او دستور داد پارلمان تشکیل شود و مردم نمایندگان مجلس را تعیین کنند به حرف او، این کار اعتبار پیدا می‌کند. آن ها قانون تصویب می‌کنند، اعتبار این قانون به حرف اوست که می‌گوید: این مجلس رسمیت دارد و یا این دولت، اطاعتش واجب است. این از همان ولایت الهی نشأت گرفته و متفرع بر حکومت اوست.

این که امام [خمینی] قانون اساسی را تصویب کرد، این یعنی من دستور می‌دهم این گونه عمل کنید و اعتبار پیدا می‌کند، چون او امضا کرده است. براساس نظریه نصب اعتبار قانون اساسی از امضای او سرچشمه می‌گیرد. طبق نظریه انتخاب می‌گویند: «اعتبار دهنده نظر اکثریت است» اما اقلیتی که قبول نکردند نسبت به آنان چگونه توجیه می‌شود؟! همه مشکلاتی که در دموکراسی وجود دارد، این جا مطرح می‌شود. برخی از آن‌ها قابل جواب است اما خیلی از آن‌ها نیز قابل جواب نیست. ولی بر اساس نظریه انتصاب مردم شخصیتی را که ولایت دارد، کشف می‌کنند. شرط تحقق عینی آن هم مقبولیت او (مردم) است.

قائل، سپس وارد گفتگو از خبرگان رهبری می‌شود و اعتبار آن را مستند به رأی ولی فقیه قبل (امام خمینی) می‌کند و آن را روش کاملاً عقلایی قلمداد می‌کند.

و در پایان می‌گوید: «حقیقت این است که آن ها [مردم] پیشنهاد می‌کنند و می‌گویند: ما این خرد را می‌خواهیم اما «الامر الیکم». شما باید نصب کنی، نخواستی نصب نکن. این که امام [خمینی] می‌فرمود: «رئیس جمهور منتخب بدون نصب ولی فقیه طاغوت است یعنی همین»¹.

ایشان در موضعی دیگر به تفسیر کلام امام خمینی که فرموده است: «میزان رأی مردم است» می‌پردازد و اظهار میدارد:

1. محمد تقی مصباح، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، سخنرانی در تاریخ 1384/9/20.

«این که امام فرمود: میزان رأی مردم است، آیا حتی در مقابل حکم خدا نیز میزان رأی مردم است؟ این همه امام دم از اسلام زد برای چه بود؟ بی شک ایشان در مقابل اسلام نگفت: رأی مردم معتبر است بلکه آن جا که ما مصالح را نمیدانیم و حکم خدا نیست برای تشخیص مصداق از رأی مردم بهره می‌بریم. پیامبر [صلی الله علیه آله و سلم] نیز برای جنگ احد از مردم استمزاچ کرد. آن جا که دین چیزی را فرموده است، همان ملاک است و آن جا که دستوری ندارد و منطقه الفراغ است به عهده مردم گذاشته شده است».

ایشان در ادامه با تلاوت کریمه :

• و ان تطع اکثر من فی الارض یضلوک عن سبیل الله (سوره انعام: 166) می‌گوید: «این آیه‌ای است که مقام معظم رهبری در ملاقات با خبرنگان دوبر خواندند. [تا ثابت کنند]: آن جایی که امر خداوند و پیغمبر روشن است جای مراجعه به افکار دیگران نیست».²

نقل گسترده کلام ایشان، به این دلیل صورت گرفت که این اندیشه در سپهر سیاسی امروز جمهوری اسلامی به تعدادی محدود، محدود نیست. حتی می‌توان گفت: در مجامع خاصی رو به رشد و تزاید است و از گویایی قابل قبولی برخوردار است و هیچ تقیه یا ابهام زایی در آن صورت نگرفته است.

تحلیل ارزیابی، قبول یا رد این اندیشه در ادامه خواهد آمد.